



نگاه اهل بیت^{علیهم السلام} به رسالت دولتمردان در تحقق عدالت

جواد سلیمانی امیری

اشاره از یک سوی مقوله‌ی پیشرفت جزء اهداف و آرمان‌های دلکش ملت‌ها و بسیاری از دولت‌ها است و از سوی دیگر از منظر اسلام پیشرفت حقیقی در گروی همراهی آن با عدالت است؛ چنان که امام علی^{علیه السلام} فرموده‌اند: «دادگستری مایه‌ی قوام فرمانروایی^۱ و جامعه^۲ است.» و «ملاک و معیار سیاست و تدبیر کارها عدالت به شمار می‌آید.»^۳ حال از آن جا که یکی از مهم‌ترین ارکان اداره‌ی جامعه زمامداران و مدیران جامعه هستند، به طوری که بدون حمایت آنان حرکت به سوی آرمان‌ها بسیار دشوار است؛ بررسی رابطه‌ی پیشرفت با عدالت‌ورزی مدیران امر مهمی است که موجب تحقق توسعه‌ی عدالت محور می‌گردد. در این مقاله ضمن تعریف توسعه و عدالت، رابطه‌ی توسعه با عدالت محوری نظام و ناظران سیاسی بررسی شده است.

مفهوم عدالت

گرچه در نگاه نخست مفهوم عدالت امری بدیهی و روان جلوه می‌کند؛ ولی وقتی به تعریف واژه‌ی عدالت در ادبیات دانشمندان مراجعه می‌شود، تمایزهای فراوانی بین دیدگاه‌های آن‌ها مشاهده می‌شود. برخی عدالت را به معنای قواعدی که برتر از قرارداد اجتماعی و یا اداره حاکم باشد می‌دانند؛ برخی دیگر عدالت را به دریافت‌های عقلی تفسیر کرده‌اند؛ برخی دیگر عدالت را به معنای مشیت الهی دانسته و عقل را کاشف مشیت الهی دانسته‌اند؛ بعضی از دانشمندان عدالت را به توسعه‌ی حق محور با مبنای عدم تبعیض دانسته‌اند، در حقیقت از منظر این نظریه،

تحقق عدالت در گروی تحقق توسعه است؛ چه این که توزیع عادلانه‌ی فقر، عدالت نیست؛ ولی هر توسعه‌ای عدالت محسوب نمی‌شود، توسعه‌ای مصداق عدالت است که از هر گونه تبعیضی در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، حقوق و فرهنگ عاری باشد.^۴

اما از منظر دین و اندیشمندان اسلامی عدالت به معنای بهره‌مندی براساس استحقاق‌ها است؛ یعنی افراد در شرایط یکسان از حقوق مساوی برخوردار باشند. طبق این دیدگاه تفاوت حقوق در شرایط متفاوت می‌تواند مصداق عدالت باشد.

از منظر اسلام عدالت، تساوی در همه‌ی شرایط نیست بلکه عدالت رعایت

اهمیت عدالت

عدالت از مطالبات فطری بشر است؛ لذا پایداری حکومت‌ها و تمدن‌ها در گروی میزان موفقیت آن‌ها در اقامه‌ی عدل در ابعاد مختلف جامعه است. نیاز بشر به توسعه و امنیت قابل انکار نیست؛ ولی اگر در جامعه‌ای توسعه و امنیت تحقق یابد؛ ولی قرین تبعیض و ظلم و جور باشد فرو می‌پاشد؛ ولی اگر عدالت در جامعه فراگیر شود جلوی هر متجاوزی سد خواهد شد. چنان که امروزه به عیان پیداست ضامن تحقق حقوق بشر و اجرای تعهدات بین‌المللی کشورها میزان عدالت‌محوری آن‌ها است. لذا یکی از دلایل اساسی وجود حکومت و فلسفه‌ی شکل‌گیری آن اجرای عدالت و تأمین آن و مبارزه با تبعیض، فقر و فساد است و تأثیر عدالت در رفتارهای ارادی از آن جمله فرو کاستن فقر و ریشه‌کنی آن امری غیرقابل انکار است؛ یعنی عدالت ضامن رشد مادی جامعه است؛ به طوری که فرصت‌سازی برای بروز استعداد و شناخت استحقاق افراد رهین وجود عدالت است.

جایگاه عدالت در اسلام

در منابع دینی نیز عدالت به عنوان هدف رهبران جامعه شمرده شده است؛ در قرآن مجید دو واژه‌ی عدل و قسط قریب‌المعنی هستند. قرآن درباره‌ی هدف از بعثت انبیا می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ ما انبیای خود را با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و میزان و معیار شناسایی حق از باطل را در اختیارشان قرار دادیم «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ تا مردم قیام به عدالت کنند.

بعد به این مطلب اشاره می‌کند که اجرای عدالت لوازمی دارد که به استفاده از آهن احتیاج پیدا می‌کند: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»؛ یعنی با توجه به این واقعیت که در زندگی انسانی، همیشه افرادی افزون‌طلب و ستم‌گر یافت می‌شوند، باید قدرت سلاح وجود داشته باشد تا عدالت برقرار شود. آن عدل الهی هم که به دست مبارک ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - برقرار خواهد شد با استفاده از سلاح خواهد بود.

عدالت هم‌چون فرهنگ مانند اکسیژن برای نفس کشیدن جامعه ضرورت دارد. به طوری که رعایت نکردن عدالت موجب مرگ همه‌ی ارزش‌ها است به همین جهت وقتی از امام علی علیه السلام سؤال شد که آیا عدالت بهتر است یا جود ایشان فرمودند: «عدل بهتر از جود است؛ زیرا عدل هر چیزی را در جایگاه خود قرار می‌دهد؛ ولی جود و بخشش امور را از مدارشان خارج می‌کند.»^{۱۱}

از منظر امام علی علیه السلام عدالت، نابسامانی‌های جامعه را اصلاح می‌کند^{۱۲} و رضایت‌مندی را بالا می‌برد؛ جامعه‌ی عدالت‌محور موجب گشادگی روح و آسایش می‌شود؛ ولی جامعه‌ی ظلم‌محور موجب تنگی روح و احساس ضیق می‌شود؛ لذا می‌فرماید: «عدالت مایه‌ی گشایش است و آن که عدالت برایش گران آید، تحمل ظلم برایش گران‌تر بود.»^{۱۳} یعنی در عدالت رضایت همگان است و آن که عدالت او را راضی نکند و احساس فشار کند جور و ظلم بر او بیشتر فشار خواهد آورد.

استحقاق‌ها و شایستگی‌ها است که گاه گفته می‌شود عدالت آن‌ست که هر چیزی سر جای خودش قرار داده شود.

اکنون این پرسش را مطرح می‌کنیم که آیا تعاریف مختلف از عدالت، امور ذهنی صرف هستند یا اموری عینی بوده و قابل تحقق خارجی می‌باشند؟ زیرا اگر عدالت به گونه‌ای تعریف شود که قابل تحقق عینی نباشد قابل پیاده شدن نبوده و فرصت تجاوز متجاوزان را فراهم می‌نماید. برخی از دانشمندان اسلامی گفته‌اند برای تحقق عدالت ابتدا باید استحقاق‌ها و شایستگی‌ها، شناسایی شود تا بعد از شناسایی استحقاق‌ها و شکوفایی استعدادها هر کس به حق خود برسد؛ بنابراین برای تحقق عدالت اجتماعی حکومت باید فرصت رشد و بالندگی را برای همه فراهم نماید تا از این رهگذر همگان بطور برابر به حق شایسته‌ی خود برسند؛ به دیگر سخن (مدیریت رسیدن به فرصت‌ها بر اساس صلاحیت‌ها منوط به فراهم کردن فرصت برابر برای همگان است. اعمال این مدیریت همان عدالت است)^{۱۴} و وظیفه‌ی اجرای آن به عهده‌ی حکومت است. براین اساس توسعه با عدالت در ارتباط مستقیم بایکدیگرند؛ لذا در فرهنگ دینی در کنار توصیه به عدالت‌محوری در اداره‌ی جامعه به رشد و پیشرفت توصیه شده است؛ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ چیزی چون عدالت سرزمین‌ها را آباد نمی‌کند.»^{۱۵} در جای دیگر می‌فرماید: «همانا فقر، دین انسان را ناقص و عقل را سرگردان و برانگیزاننده‌ی دشمنی است.»^{۱۶} البته در فرهنگ تعارض بین پیشرفت و عدالت، تقدم با عدالت است؛ چنان که وقتی شماری از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام پس از جدایی مردم از آن حضرت و فرار عده‌ی زیادی از آن‌ها به‌سوی معاویه، به آن حضرت پیشنهاد کردند موقتاً به اشراف عرب و اعضای قریش سهمی بیش از موالی و غیرعرب بپردازد تا قدری اوضاع حکومتش سامان یابد و پس از سامان یافتن اوضاع، دوباره طبق روال سابق عمل نموده، بیت‌المال را به‌طور مساوی تقسیم کند؛ آن حضرت نپذیرفت و فرمود: «آیا به من دستور می‌دهید پیروزی را با ظلم بر کسانی که به ولایت و حکومت بر آن‌ها برگزیده شده‌ام به دست آورم؟ والله، تا عمرم باقی است و شب و روز برقرار و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند، چنین کاری نخواهم کرد. اگر آن مال از آن من هم بود در میان آن‌ها به‌طور مساوی تقسیم می‌کردم؛ تا چه رسد به این که مال، مال خداست.»^{۱۷}

نکته‌ی حائز اهمیت این است که عدالت تنها در حوزه‌ی امور مادی خلاصه نمی‌شود، بلکه امور معنوی را نیز در برمی‌گیرد؛ چنان که امام علی علیه السلام در سخنی خطاب به عثمان بن عفان می‌فرماید: «بدان بهترین بندگان خدا در پیشگاه او، رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند، سنت معلوم را برپا دارد و بدعت ناشناخته را بمیراند.»^{۱۸} پیداست که واژه‌ی سنت و بدعت لفظ عامی است که شامل همه‌ی سنن و بدعت‌های مادی و معنوی می‌شود.

یعنی اگر در یک جامعه عدالت در توزیع ثروت مادی باشد و فرصت شکوفایی استعدادهای مادی به طور یکسان برای همگان فراهم شود؛ ولی در امور معنوی تحریف‌ها و بدعت‌ها به جای سنن الهی و احکام حق نشسته باشد و فرصت شکوفایی استعدادهای معنوی انسان‌ها و پیمودن مسیر قرب الهی و سلوک الی الله و تعالی معنوی برای همگان به طور یکسان فراهم نباشد؛ عدالت در آن پیاده نشده است.

در مکتب نبوی عدالت، صفت بنیادهای اجتماعی است که افراد را به قرب الهی و سعادت اخروی می‌رساند؛ از این‌رو فرمودند: «عدالت معیار خدا بر روی زمین است کسی که عدالت را مرکب خود قرار دهد او را به بهشت می‌رساند و کسی که مرکب دیگری غیر از عدالت را انتخاب کند او را به جهنم می‌رساند.»^{۱۴} شاید وجود چنین آثاری موجب شده که امام صادق (ع) عدالت را یکی از سه نیاز اساسی جامعه معرفی نموده فرمودند: «سه چیز است که همه‌ی مردم به آن‌ها نیاز دارند: امنیت و عدالت و فراوانی.»^{۱۵}

مفهوم پیشرفت

میل به پیشرفت و رشد از امیال ذاتی و فطری بشر است، بهترین شاهد بر وجود چنین میلی در ذات بشر تلاش مستمر بشر در طول تاریخ برای دستیابی به پیشرفت و رشد است؛ اما میل پیشرفت در انسان با پیش فرض‌هایی مقرون است، از جمله این پیش فرض‌ها این است که انسانی که میل به پیشرفت دارد، طبعاً مقصد و هدفی را در نظر گرفته است و نزدیک شدن به آن هدف را برای خود پیشرفت و فاصله گرفتن از آن را عقب ماندگی می‌شمارد. پیش فرض دیگری این است که راه و روشی برای رسیدن به آن هدف وجود دارد به طوری که اگر از آن مسیر و با آن روش حرکت نماید به هدف نزدیک‌تر می‌شود.

در فرهنگ دنیای مدرن که فرهنگ غالب دنیا است، آرمان‌های مادی را به عنوان هدف نهایی در نظر گرفته و بر این اساس جامعه‌ای را پیشرفته می‌دانند که از مواهب مادی افزون‌تری برخوردار باشد؛ تولید بیشتر و تکنولوژی پیشرفته‌تری داشته باشد، یا از درآمد سرانه بالایی برخوردار باشد؛ ولی بر اساس ایدئولوژی اسلامی، اهداف بشر در اهداف مادی و دنیوی منحصر نمی‌شود، بلکه اغراض مادی یا آرمان‌های دنیوی، اغراض متوسط و اهدافی میانی برای رسیدن به هدف نهایی بشر تلقی می‌شوند. البته اسلام، بهره‌وری افزون‌تر از نعمت‌های خدا در دنیا را می‌طلبد که لازمه‌اش پیشرفت علم و صنعت و تکنولوژی است. اسلام طالب این است که اقشار مختلف جامعه از مواهب دنیوی بیشتر بهره‌مند بشوند، راحت‌تر زندگی کنند و در رفاه بیشتری بسر ببرند؛ ولی اسلام استفاده‌ی حداکثری از مواهب مادی را هدف نهایی بشر نمی‌داند و هدف اصلی از حرکت و سیر انسان را که کل زندگیش را در برمی‌گیرد، تکامل انسانیت اوست.

حال پرسش این است که تکامل انسان در چیست؟ از منظر فیلسوفان و عارفان اسلامی، انسان هنگام تولد حیوان بالفعل است و انسانیت اول بالقوه است. استعدادهایی در وجود اوست که باید برای به فعلیت رساندن آن‌ها تلاش کند تا در نهایت، انسان بالفعل شود. وقتی حداقل انسانیت را پیدا کرد و به نصاب انسانیت رسید می‌تواند در مراحل رشد و تکامل انسانیت سیر کند تا به مقام انسان کامل برسد؛ بنابراین در تفکر فیلسوفان اسلامی هدف از خلقت انسان در این عالم این است که از مرحله‌ی حیوانیت حرکت نموده به مرحله‌ی انسانیت برسد. در فرهنگ اسلامی، از آن هدف نهایی به «قرب خدا» تعبیر شده است. البته این سیر میل به بی‌نهایت دارد؛ لذا نمی‌شود تعیین کرد که انسان به کجا

می‌رسد؛ ولی در فرهنگ اسلامی عنوانی کلی که بر مراتب عالی این سیر به کار برده می‌شود این است که «انسان به خدا نزدیک» می‌شود.

چنان که قرآن مجید در مورد مقام متقین می‌فرماید: «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»^{۱۶}؛ «در جایگاهی راستین نزد فرمان‌فرمایی توانمند»^{۱۷}

یا از آسیه همسر فرعون نقل می‌کند که خطاب به پروردگار عالم گفت: «رَبِّ اِبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»^{۱۸}؛ پروردگارا! نزد خود در بهشت برای من خانه‌ای بساز.^{۱۹}

تعبیر «عندک» حاکی از این است که جناب آسیه از خداوند می‌خواهد که به جایی برسد که در نزد خدا و در جوار و همسایه‌ی او باشد.

پس براساس تفکر اسلامی هدف از خلقت انسان حرکت به سوی بی‌نهایت؛ یعنی قرب به خدا و نزدیکی به اوست و مسیر این حرکت از نقطه‌ی صفر انسانیت آغاز شده و به سوی بی‌نهایت انسانیت پیش می‌رود تا به آن جایی که اسمش قرب خداست، واصل شود. البته انسان باید این مسیر را با اختیار خود طی کند.

پس هدف اصیل و نهایی خلقت انسان، رسیدن به تکنولوژی پیشرفته یا رفاه اقتصادی نیست؛ این امور ابزارهای کوچکی برای زمینه‌سازی حرکت انسان است. مسیر انسان به سوی هدف واقعی طولانی‌تر و نوع سیرش با سیر به سوی مقاصد مادی کاملاً متفاوت است؛ از این‌رو محصور کردن هدف خلقت به نیل به درآمد بیشتر از دلار و یورو، در فرهنگ اسلامی ایده‌ای بچه‌گانه و جاهلانه محسوب می‌شود.

پیشرفت به معنای سیر در مسیر تکامل انسانیت است و این سیر برای همه‌ی انسان‌ها باید ممکن باشد؛ یعنی نباید برای هیچ انسانی مانعی برای ترقی در این عالم باقی بماند؛ لذا اگر موانعی چون ظلم و ستم، جهل و افزون‌طلبی و برتری جویی که توسط خود انسان‌ها پدید می‌آید از بین برود راه پیشرفت برای همگان گشوده می‌شود.

برای از بین رفتن موانع و تحقق شرایط حرکت به سوی آن هدف عالی، ضوابطی لازم است که این ضوابط همان حقوق و تکالیفی هستند که انسان‌ها در حین حرکت در مسیر تکامل باید رعایت نمایند؛ یعنی انسان در مسیر زندگی رو به پیشرفت خود باید یک سری حقوقی داشته باشد که از آن‌ها بهره‌مند شود و یک سلسله تکالیفی به عهده دارد که باید انجام دهد. حقوق همان نعمت‌هایی است که خداوند اجازه‌ی بهره‌وری از آن‌ها را داده تا بتوانیم حرکت کنیم و مسیر تکامل را بپیماییم و تکالیف آن است که دست دیگران را بگیریم و نگذاریم مانعی برای حرکتشان پیش آید؛ البته در این جا مقصود، تکالیف و حقوق اجتماعی است و گرنه دایره‌ی تکالیف، خیلی وسیع‌تر است و تکالیف اصلی، تکالیف در برابر خداوند متعال است.

رابطه‌ی پیشرفت با حکومت عادلانه

پس تا این جا معلوم شد، هدف خلقت تکامل انسانیت و پیشرفت به معنای حرکت در مسیر کمال انسانیت است و حرکت رو به جلو در مسیر کمال حقیقی انسان، در گروهی وجود یک سلسله حقوق و تکالیف



مکاتب دیگر هستند.

دسته‌ی دوم، کسانی هستند که معتقدند عالمی فراتر از عالم ماده وجود دارد و آفریننده‌ی آن عالم غیرمادی و این عالم ماده خداوند متعال است؛ خداوند پس از آفرینش

عالم مجردات و ماده آن‌ها را رها نکرده؛ بلکه به مقتضای آیه شریفه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِئَةٌ شَأْنٌ»^۳ دائماً دست‌اندرکار آن‌ها است و همه‌ی مخلوقات عالم اعم از عالم ماده و مجرد تکویناً با خدا ارتباط دارند و هرآن از خداوند فیض وجود را تلقی می‌کنند و انسان هم تکویناً با خدا مرتبط است و هم تشریفاً؛ یعنی هم خداوند هر لحظه به انسان، وجود و نیرو و اختیار می‌دهد و هم برنامه‌ی تکامل را با پیامبران برایش می‌فرستد تا حرکت در راه مسیر قرب الهی ادامه دهند. فیلسوفان اسلامی بر اساس تعالیم عقل و وحی جزء دسته‌ی دوم هستند. براساس مکتب اسلام دنیای انسان‌ها خدایی دارد که همه‌ی انسان‌ها در هر لحظه محتاج او هستند. خدا همه جا هست؛ احکام او در همه جا جاری است؛

در همه جا باید از او اطاعت کرد. قدرت نهایی، کامل، بی‌معارض و بلامنازع برای اوست و به مقتضای آیه‌ی شریفه «وَ مَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۴ بدون اذن او در عالم هستی چیزی واقع نمی‌شود. طبق بینش اسلامی از آن جا که در عالم، قدرتی و حاکمیتی جز قدرت و حاکمیت خدا نیست و مالکیت حقیقی و مشیته‌ی جز مالکیت و مشیت او حاکمیت ندارد، خداوند نمی‌تواند از خودش سلب مالکیت و قدرت و اراده نماید و آن‌ها را به انسان‌ها تفویض کند. هر که هر توانایی، حاکمیت یا مالکیت و فرمانروایی دارد، توانایی،

است؛ حال می‌گوییم از آن جا که همواره در جامعه افراد ظالم، ستمگر و زیاده‌خواه و متجاوز وجود دارند که حقوق دیگران را سلب می‌کنند و تکالیف خود را انجام نمی‌دهند؛ ضروری است یک نظام عادلانه‌ای در جامعه وجود داشته باشد که حقوق و تکالیف افراد در آن تعیین شده باشد و حقوق و تکالیف را متناسب با هم در بین افراد توزیع کند.

پیداست این نظام عادلانه بدون ناظم و بدون مجری ضوابط و مقررات، تحقق عملی نخواهد یافت؛ بنابراین همواره جامعه برای پیشرفت نیازمند ناظران عادل هست تا براساس عدل و قسط جامعه را اداره نمایند و زمینه‌ی احقاق حقوق همگان و شکوفایی استعدادها و پیشرفت عمومی را فراهم نمایند.

شایان ذکر است از دیرباز انارشیبست‌ها معتقد بودند که ممکن است ارزش‌های اخلاقی در جامعه آن‌چنان گسترش پیدا کند که نیازی به نظام عادلانه برای تضمین اجرای قوانین نباشد؛ اما تاریخ بشریت نشان داده و می‌دهد که هرگز چنین جامعه‌ای محقق نشده است؛ لذا این فرضیه واقع‌بینانه نیست؛ بلکه یک فرضیه ایده‌آلی است و با شرایط کنونی جامعه‌ی بشری که ناهنجاری‌ها و ظلم و ستم به‌صورت فزاینده رشد نموده امیدی نیست که جامعه‌ی بشری به جایی برسد که همه‌ی انسان‌ها؛ دواطلبانه اخلاق را رعایت کنند و بدون ترس از هیچ قدرت حاکمی، هیچ کس بر دیگری ظلم نکند.

بنابراین واقع‌بینی اقتضا می‌کند که برای اجرای ضوابط عادلانه در جامعه وجود دستگاه حاکمه‌ی عادل ضروری است. دستگاهی که این قدرت را داشته باشد که اگر کسانی به حقوق، جان، مال و ناموس مردمان مظلوم و محروم تجاوز کردند، بتواند جلوی آن‌ها را بگیرد و آن‌ها را سر جایشان بنشانند.

اکنون جای این پرسش است که اصلاً حاکمیت چیست؟ چگونه پدید می‌آید؟ چه کسانی حق حاکمیت دارند؟ مشروعیت حکومت بر چه اساسی پیدا می‌شود؟ در پاسخ باید گفت یک دسته از کسانی که در فلسفه‌ی سیاست بحث کرده‌اند گرایش اومانستی و سکولاریستی دارند؛ آن‌ها توجهی به آفریننده‌ی این جهان و ماورای این زندگی مادی ندارند. معتقدند: بر فرض این که خدا و جهان ماورایی وجود داشته باشد، تأثیری در حیات ما ندارد. خدا، خدایی خودش را می‌کند و ما هم حیات انسانی خودمان را داریم. نه ما با او کاری داریم و نه او با ما کاری دارد؛ البته اکثریت این دسته، ایمانی به وجود خدا و به عالمی فراتر از این عالم مادی ندارند. برخی سوسیالیست، لیبرال، کمونیست و برخی دیگر پیروی

حاکمیت، مالکیت و فرمانروایی است که خدا به او ارزانی داشته و به صورت عاریه در دست اوست و هرگاه اراده کند، از او خواهد گرفت؛ لذا خداوند می‌تواند به کسی اذن دهد که از طرف او دستور دهد؛ ولی نمی‌تواند حاکمیت را به دیگری تفویض و واگذار کند.

در این صورت، در واقع اراده‌ی خداوند است که از مجرای کلام آن شخص و اراده‌ی او جاری می‌شود و نفوذ پیدا می‌کند. براساس بینش اسلامی، نمی‌توان تصور کرد که خداوند اختیار انسان را به‌طور کامل به دست خودش داده باشد؛ به طوری که دیگر اختیاری دست او نباشد. چنین عقیده‌ای همان مذهب تفویض است؛ ولی ما معتقدیم که: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ»^{۳۳}. همان طور که انسان در افعال خود مجبور نیست، کارها به‌طور کامل به او تفویض نشده است. خدا چیزی را به کسی واگذار نمی‌کند به‌گونه‌ای که از دست خود او برود؛ بلکه اراده و اختیار و قدرت ما در طول اراده و اختیار و قدرت الهی است در طول قدرت خودش، قدرتی عاریتی به دیگری می‌دهد. افعال اختیاری که ما انجام می‌دهیم، لحظه به لحظه با قدرتی است که او به ما می‌دهد.

بنابر این هیچ انسانی حق حاکمیت بر انسان دیگر ندارد مگر این که خداوند که حاکم حقیقی آدم و عالم است، چنین حقی را به‌طور عاریه به او داده باشد؛ البته بدون این که این حق از خدا سلب شود؛ مانند مالکیت فرزند صغیر در برابر مالکیت پدر؛ وقتی پدر در خانه به فرزند کوچکش چیزی را هدیه می‌دهد این ملک پدر است و فرزند در طول مالکیت پدر، مالکیتی ضعیف پیدا می‌کند. در مالکیت‌هایی که خداوند به ما می‌دهد، هیچ‌گاه مالکیت خدا سلب نمی‌شود. قوی‌ترین مالکیت برای او ثابت است و تنها شعاعی از مالکیت او در عالم اعتبار به من و شما داده می‌شود؛ تا این که زندگی بشر اداره شود و حرکت در مسیر رشد و کمال را ادامه دهد و به آن جایی برسد که خدا برایش مقدر فرموده است.

راز اطاعت از پیامبران نیز این است که خداوند فرمود از آن‌ها اطاعت کنید و بر ما واجب است، قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...»^{۳۴}. اگر عبارت «و الرسول» نبود، صرف این که پیامبری مقام نبوت و مقام رسالت دارد، اطاعتش بر مردم واجب نمی‌شد. اطاعت از پیامبر منوط به پیام الهی مبنی بر اطاعت از اوست؛ بنابراین پیامبر ﷺ به اذن الهی، حق حاکمت بر سایر انسان‌ها را دارد.

حال پرسش این است که بعد از رحلت پیامبر منسوب الهی از چه کسی باید پیروی کرد؟ پاسخ این است که باید از کسی که از طرف خدا و رسول برای حاکمیت نصب شده باشد اطاعت کرد. از منظر مکتب شیعه جانشین پیامبر ﷺ را باید خدا تعیین کند و حتی خود پیامبر هم به دلخواه خود، حق تعیین جانشین خودش را ندارد. مگر آن که فرد منتخب خدا را به عنوان جانشین خود معرفی نماید. چنان که پیامبر اسلام ﷺ علی را از سوی خداوند متعال به عنوان جانشین خود معرفی نمود؛ هنگامی که خداوند به او فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^{۳۵}؛ آن‌گاه علی را در غدیر خم به عنوان جانشین خود معرفی نموده فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^{۳۶}.

امامت یازده فرزند گرامی علی ﷺ نیز؛ به امر پیامبر ﷺ بر ما واجب است و ایشان این امر را از طرف خداوند به ما ابلاغ کرده و لذا این تکلیف این‌گونه به ما ابلاغ شد که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^{۳۷} مقصود از «أولى الأمر» همان امامان معصوم شیعه هستند که رسول خدا ﷺ به تعیین الهی نامشان را به جامعه اعلان کرد.

حال پرسش این است که هنگامی که امام علی ﷺ حکومت داشت، آیا ممکن بود که همه‌ی مردم از دور و نزدیک مشکلات خود را با شخص امام در میان بگذارند؟ پیداست چنین امکانی وجود نداشت. در چنین حالتی نیازهای سیاسی - اجتماعی مسلمانان مناطق دور از مرکز حکومت علوی ﷺ چگونه باید برطرف می‌شد؟ اگر مردم مصر می‌خواستند برای رفع نیازمندی‌های حکومتی خود به کوفه بیایند، برایشان عسر و حرج رخ می‌داد؛ لذا امیرمؤمنان ﷺ افرادی مانند قیس بن سعد بن عباد و محمد بن ابی‌بکر و مالک اشتر را به عنوان جانشین خود در استانداری مصر نصب می‌کرد و به مردم می‌فرمود:

«مگر اطاعت من بر شما واجب نبود؟ من می‌گویم از اینان اطاعت کنید. اطاعت از ایشان در حکم اطاعت من است، مخالفت با ایشان هم در حکم مخالفت با من است.» چنان که امام صادق ﷺ: در مورد برخی از وکلایش به مردم می‌فرمود: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِي وَ لَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأدُّ عَلَيْنَا كَافِرٌ رَأَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ مِنَ الشَّرْكَ بِاللَّهِ»^{۳۸} به دیگر سخن هنگامی که دسترسی به امام معصوم ﷺ امکان نداشته باشد، امام، فقیه جامع الشرائط را برای مردم به عنوان حاکم، تعیین می‌کردند: «... فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...»^{۳۹} اگر امام ﷺ در مناطق و شهرهای مختلف جانشین تعیین نمی‌کردند، مسلمانان با تکلیف می‌شدند؛ چرا که کسی حق ندارد از پیش خودش، حکومت و امر و نهی کند.

امروزه آخرین نظریه‌ای که بشر برای اداره‌ی جامعه به آن رسیده است، نظریه‌ی دموکراسی است؛ به این معنا که کسانی حق خودشان را به یک نفر واگذار کنند تا او حکومت کند؛ ولی از منظر مکتب اسلام انسان‌ها حق ندارند در مورد خود و دیگران قانون‌گذاری نمایند؛ زیرا عالم و آدم ملک خداست و غیر خدا حق ندارد در ملک او تصرف کرده و برای ملک خدا قانون وضع کند مگر این که به اذن الهی این قانون را وضع نماید؛ لذا نظریه‌ی دموکراسی از منظر اسلام باطل است. از منظر اسلام انسان‌ها حق ندارد به بدن خود آسیب برسانند؛ مثلا حق ندارند یک انگشت خود را ببرند؛ ولی اگر خداوند اذن بدهد حق دارند انگشت شخص دیگر را به علت دزدی کردن ببرند؛ ولی در فرهنگ غرب انسان‌ها حق دارند هر آسیبی را به خود برسانند، حتی می‌توانند خودکشی کنند؛ ولی در فرهنگ اسلام که مبتنی بر براهین عقلی است ضرر رساندن به خود حرام است. حال باید گفت وقتی انسان حق ندارد خودش را مجازات کند، چگونه می‌تواند حقی را که ندارد به شخص دیگری مانند رئیس جمهور یا قاضی یا استاندار و فرماندار تفویض کند که برایش قانون‌گذاری نموده بر او حکمرانی کرده یا او را مجازات کند؛ بنابراین آن‌چه در نظریه‌ی دموکراسی گفته می‌شود که مردم، حق خویش را به نماینده‌ی مجلس یا رئیس جمهور واگذار می‌کنند از ریشه باطل است؛ زیرا حقی ندارند تا به دیگری واگذار کنند.



پیداست با توجه به گستردگی

و پیچیدگی مسئولیت‌های

اجتماعی و ابعاد حقوق و

تکالیف در جامعه بشری تنها

با حاکم عادل، نظام عادلانه

برقرار نمی‌شود بلکه باید همه

مسئولان و دست‌اندرکاران

طراز بالا و تأثیرگذار در

تصمیم‌گیری و اجرا عادل

باشند تا عدالت در جامعه

تحقق یابد؛ بنابراین توسعه و

پیشرفت در تفکر اسلامی در

گروی عدالت‌ورزی

دولتمردان نظام حاکم

می‌باشد.



را عین مساوات می‌انگارند، یا تحت تأثیر مکاتب فکری باطل، مفهوم مغلوطی از عدالت ارائه می‌دهند که عین تبعیض است. با ضایع کردن حقوق دیگران را به دنبال دارد؛ به عنوان نمونه مکتب مارکس برای مبارزه با ظلم طبقه‌ی سرمایه‌دار در نظام سرمایه‌داری چاره را در این دید که در جامعه‌ی کمونیستی، مردم به اندازه‌ی توانشان کار بکنند؛ ولی به قدر نیازشان دستمزد دریافت نمایند و هیچ کس مالک چیزی نباشد و مالکیت خصوصی و فردی یکسره از بین برود.^{۳۱}

یا برخی از خواص اصحاب رسول خدا^ﷺ در صدر اسلام معتقد بودند، تمام زحماتی که انقلابیون در عصر نبوی کشیده‌اند باید در این دنیا مزدش را دریافت نمایند؛ لذا معتقد بودند باید عطای سالیانه‌ی مسلمانان را به‌صورت تبعیض‌آمیز و بر اساس سوابق و موقعیت اجتماعی آن‌ها تعیین نمود؛ بدین گونه که سابقان در اسلام را بر سایرین، مهاجران را بر انصار، مهاجران قریش را بر غیرمهاجران، عرب را بر عجم و خانواده‌های مشهور را بر خانواده‌های گمنام ترجیح دادند.^{۳۲} پیداست چنین تمایزهایی با عدالت سازگار نیست.

بنابراین دولتمردان نیز مانند شخص امام یا ولی فقیه باید مصادیق عدالت را بدانند و در اجرای قوانین عادلانه ثابت قدم باشند. در غیر این صورت توسعه‌ی حقیقی و مطلوب رخ نخواهد داد. چنان که در برخی از برهه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به دلیل این که بعضی از دولتمردان طراز بالای نظام اسلامی در تشخیص قوانین عادلانه و در نحوه‌ی اجرای عادلانه با مشکل مواجه شدند توسعه‌ی مطلوب اسلامی رخ نداد

بر این اساس، زمانی که ما به امام معصوم^ﷺ دسترسی نداریم، آن کسی که به نیابت عامه، جانشین امام معصوم است، از طرف خدا مأذون است که احکام الهی را اجرا کند و بر ما هم واجب است که از او اطاعت کنیم، این شخص در عصر غیبت معصوم همان ولی فقیه است؛ چرا که امام معصوم او را به نصب عام نه نصب خاص به عنوان جانشین خود تعیین کرده است؛ زیرا طبق روایات امامان معصوم در زمانی که مسلمانان به امام معصوم دسترسی ندارند، باید از کسی که معادل عدالت و فقاہت و سیاست را بیش از سایرین دارد اطاعت نمایند و رأی او حجت است. چنین شخصی در فقه سیاسی و نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت ولی فقیه نامیده می‌شود.^{۳۳} بنابراین پیشرفت مطلوب، پیشرفت اقتصادی صرف نیست، بلکه پیشرفت انسانی است، یعنی پیشرفتی است که تضمین‌کننده‌ی تکامل در انسانیت و رسیدن به قرب الهی است. این پیشرفت، پیشرفت حقیقی است و این بدون برقراری نظامی عادلانه برای همه انسان‌ها، میسر نمی‌شود. تولید و توزیع عادلانه و متناسب با حقوق و تکالیف مادی و معنوی، موجب می‌شود که زمینه‌ی چنان پیشرفتی برای همه انسان‌ها فراهم شود.^{۳۴}

رسالت دولتمردان در استقرار عدالت

پیداست با توجه به گستردگی و پیچیدگی مسئولیت‌های اجتماعی و ابعاد حقوق و تکالیف در جامعه بشری تنها با حاکم عادل، نظام عادلانه برقرار نمی‌شود بلکه باید همه مسئولان و دست‌اندرکاران طراز بالا و تأثیرگذار در تصمیم‌گیری و اجرا عادل باشند تا عدالت در جامعه تحقق یابد؛ بنابراین توسعه و پیشرفت در تفکر اسلامی در گروی عدالت‌ورزی دولتمردان نظام حاکم می‌باشد. امام معصوم یا ولی فقیه به عنوان حاکم منصوب از سوی خدا به تنهایی نمی‌تواند نظام عادلانه را در جامعه‌ی گسترده و پیچیده پیاده کند و نیازمند به کارگزاران عادل است که به عنوان بازوی رهبر جامعه اسلامی باشند و در استقرار نظام عادلانه به او کمک کنند؛ در این بین رسالت دولتمردانی که تأثیر ویژه و درخور توجهی در سرنوشت کشور دارند در زمینه‌ی استقرار عدالت در جامعه بسیار چشم‌گیر است؛ به‌طوری که بدون عنایت آنان به وظایفشان در زمینه‌ی عدالت در هیچ یک از حوزه‌های اجتماعی برقرار نخواهد شد. مهم‌ترین وظایف آنان در راستای استقرار عدالت را می‌توان امور ذیل شمرد:

۱. درک مفهوم و مصادیق عدالت

یکی از مشکلات عدم استقرار عدالت در جوامع این است که دولتمردانی که وظیفه‌ی وضع قوانین عادلانه را به عهده دارند و مسئولیت اجرای آن بر دوششان سنگینی می‌کند؛ درک صحیحی از مفهوم عدالت ندارد، گاه عدالت



و پیشرفت غربی جای پیشرفت اسلامی را گرفت؛ لذا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دامت برکاته) به صورت مکرر به آنان تذکر داد، در سال ۱۳۷۶ خطاب به آنان فرمود:

«مشروعیت من و شما وابسته به مبارزه با فساد، تبعیض و نیز عدالت‌خواهی است؛ این پایه‌ی مشروعیت ماست... فرض بفرمایید درآمد سرانه‌ی ما دو برابر و سه برابر شد؛ اما عدالت در جامعه نبود؛ یعنی عمده‌ی این درآمد به یک بخش محدودی رسید و بخش عظیمی از مردم، محروم و گرسنه ماندند. این کاری نیست که ما باید انجام دهیم.»^{۳۳}

و در سال ۸۰ فرمود:

«اهتمام اصلی دولت در همه‌ی سیاست‌های اجرایی و بخشی، باید رفع محرومیت به نفع ایجاد عدالت باشد؛ این باید اولین چیزی باشد که مورد نظر قرار می‌گیرد... اشتغال، مسکن، درمان، بیمه و موارد گوناگون دیگر در کاهش و رفع محرومیت مؤثرند؛ مثلاً اگر می‌خواهیم یک پروژه‌ی صنعتی یا معدنی یا ارتباطی را اجرا کنیم، در درجه‌ی اول باید ببینیم تأثیر آن در ایجاد عدالت اجتماعی چقدر است، بر این اساس کار کنیم.»^{۳۴}

به‌هرحال در طرح توسعه در صورتی پیشرفت عدالت‌محور محقق می‌شود که دولتمردان اسلامی هم با مفهوم و مصداق عدالت آشنا باشند و هم عزم راسخی در اجرای آن داشته باشند.

۲. شجاعت و بردباری در اجرای عدالت

اجرای عدالت مخصوصاً در زمینه‌ی سیاسی و اقتصادی با مقاومت‌های زیادی از سوی صاحبان افراد و جریان‌های مستکبر، زیاده‌خواه و طمع‌روبرو خواهد شد، تا جایی که با زر و زور و تزویر به جنگ با مجربان و حامیان عدالت بر می‌خیزند؛ از این‌رو تنها راه موفقیت در این عرصه این است که قانون‌گذاران و مجربان از تهدیدهای آنان نهراسند و در اجرای حق و عدالت کوتاه نیایند.

از همین روست که امام علی علیه السلام به مالک اشتر سفارش می‌کند در راه تحقق عدالت در جامعه شجاعت به خرج دهد و از هیچ خطری نهراسد و تحمل و بردباری را مرکب عبور از این کارزار قرار دهد و به او توصیه می‌کند حتی اگر به بستگان و نزدیکان دولتمردان به دلیل پافشاری بر اجرای عدالت صدمه‌ای وارد آمد، صبر پیشه کند و تنها به عاقبت نیک آن توجه کند. می‌فرماید:

«حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور، بپرداز و در این کار شکیبایی باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز.»^{۳۵}

خود حضرت امیرالمومنین علیه السلام در دوران حکومتش وقتی بر اجرای عدالت سیاسی، اقتصادی و قضایی پافشاری کرد و شایسته‌سالاری را جایگزین قبیله‌سالاری نمود و سران بنی‌امیه را از مناصب سیاسی عزل نمود امویان برضد آن حضرت جنگیدند. هنگامی که تقسیم مساوی

بیت‌المال را به‌طور جدی تعقیب کرد موجب ناراحتی و اعتراض بسیاری از بیعت‌کنندگان و دوستان دور و نزدیک آن حضرت شد؛ به‌طوری‌که افرادی چون طلحه و زبیر و بسیاری از خواص اهل لغزش با او مخالفت کردند. حتی برخی از خویشاوندان نزدیکش از آن حضرت درخواست کردند سهم ویژه‌ای از بیت‌المال به آنان اختصاص دهد^{۳۶} و همین امر بستر پیدایش جنگ جمل توسط طلحه و زبیر شد و عده‌ی قابل توجهی از یاری آن حضرت دست برداشتند.

هنگامی که در اجرای حدود الهی و تنبیه متخلفان بین دوست و دشمن، فقیر و غنی جدایی نیفتد. برخی از یارانش مانند طارق بن عبدالله نه‌دی و نجاشی (شاعر جنگ صفین) آن را برناتفتند، از او جدا شده به معاویه پیوستند.^{۳۷}

۳. حساسیت مثبت به عدالت

از منظر امام علی علیه السلام روحیه‌ی دولتمردان نسبت به مقوله‌ی عدالت اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که وقتی با شاخصه‌های مختلف کارآمدی حکومتشان را ارزیابی می‌کنند، مهم‌ترین شاخصه‌ای که موجب خشنودی ایشان می‌شود شاخصه‌ی عدالت باشد؛ یعنی قوی‌ترین عامل خشنودی و چشم‌روشنی زمامداران باید استواری عدالت و نهادینه شدن آن باشد. نهاد مسئولان نظام حاکم زمانی آرامش می‌گیرد که مشاهده کنند عدالت در حیطه‌ی حاکمیتشان استقرار یافته است؛ لذا می‌فرماید:

«به راستی برترین سرور و نور چشم حاکمان برقراری عدالت در شهرها است.»^{۳۸}

بنابراین دولتمردان باید نسبت به مسئله‌ی عدالت‌ورزی در جامعه حساسیت روحی مثبت داشته باشند تا از این رهگذر استقرار عدالت در جامعه تضمین شود.

۴. نظارت دقیق

چهارمین مسئله‌ای که به استقرار عدالت در دولت و جامعه کمک شایانی می‌کند نظارت دقیق به عملکرد مسئولان بر پایه‌ی عدالت است؛ اگر کارگزاران طراز بالای حکومت در معنی و مصداق عدالت مشکل نداشته باشند و خود نیز در زندگی فردی عادلانه عمل کنند؛ ولی بر عدالت‌ورزی مسئولان زیر دستشان نظارت دقیق و کامل نداشته باشند؛ چنین نظام و جامعه‌ای عدالت را درک نخواهد کرد؛ زیرا انگیزه‌ها و راه‌های عدالت‌گریزی بسیار فراوان است و سد کردن آن‌ها جز با رصد کردن قوانین و نظارت دقیق بر اعمال مجربان آن‌ها میسر نخواهد شد؛ لذا امام علی علیه السلام به مالک اشتر توصیه می‌فرماید که رفتار این گروه را به شدت و از طریق جاسوسان زیر نظر بگیرد و اگر رفتار خلاف آنان توسط جاسوسان تأیید می‌شود، آنان را مورد توبیخ قرار دهد و خیانتشان را نیز آشکار کند. می‌فرماید:

«با فرستادن مأموران مخفی راستگو و با وفاء، کارهای آنان را زیر نظر بگیر؛ زیرا بازرسی مداوم پنهانی، سبب می‌شود که آن‌ها به امانت‌داری

و مدارا کردن به زیردستان ترغیب شوند. اعوان و انصار خویش را سخت زیر نظر بگیر اگر یکی از آن‌ها دست به خیانت زد و مأموران سری تو متفقا چنین گزارشی را دادند، به همین مقدار از شهادت قناعت کن و او را زیر تازیانه‌ی کیفر بگیر و به مقدار خیانتی که انجام داده او را کیفر نما. سپس وی را در مقام خواری و مذلت بنشان و نشانه‌ی خیانت را بر او بنه و گردن بند ننگ و تهمت را بگردنش بیفکن (و او را به جامعه چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد).^{۳۳}

این‌ها چهار شرط اساسی است که دولتمردان اسلامی برای تحقق پیشرفت عدالت محور باید مد نظر داشته باشند.

۵. قانون مداری

بر اساس آنچه گذشت عدالت چیزی جز تقسیم امتیازات و محرومیت‌ها بر اساس صلاحیت‌ها و شایستگی‌ها نیست، به تعبیر دیگر عدالت، توزیع متناسب حقوق و تکالیف بین افراد می‌باشد و از آن جا که منشوری که حقوق و تکالیف در آن تعیین می‌شود، قانون نامیده می‌شود؛ عدالت زمانی تحقق خواهد یافت که اولاً قانون عادلانه وضع شده باشد و ثانیاً مجریان قانون بدان پایبند باشند.

بنابراین یکی از ابتلاها و آزمون‌های دشوار مسئولان حکومت وضع قوانین عادلانه و ثانیاً التزام به قانون و عمل کردن به آن است، برخی از دولتمردان به علت زیاده‌خواهی و توقعات بی‌جا از اقتدارشان استفاده نموده، از اجرای قانون در مورد خود و نزدیکانشان فرار می‌کنند و قانون را به‌طور یکسان بین خود و سایرین اجرا نمی‌کنند و همین امر موجب گسترش قانون‌گریزی که مصداق بارز عدالت‌گریزی است در زیردستانشان می‌شود و رفته رفته کسانی که می‌توانند به هر وسیله سعی می‌کنند از قانونی که با منافع شخصیشان سازگار نیست، فرار می‌کنند و کسانی که قدرت قانون‌گریزی ندارند نسبت به اجرای تبعیض‌آمیز قانون در مورد خود رنج‌دیده‌اند، دست به اعتراض و مخالفت می‌زنند.

از سوی دیگر با توجه به وظایف حاکمیت (حفظ نظم جامعه و پاسداری از شرافت و هویت ملی) دایره‌ی اختیارات حاکم را محدود می‌کند؛ یعنی حاکم در حکومت عادلانه نمی‌تواند به صورت غیرقانونی به حیطه‌ی دیگران تجاوز کند؛ زیرا در این صورت مخل نظم و مخالف قانون خواهد شد.

نکته‌ی دیگر این که پیشتر گفته شد ماهیت حکومت مطلوب از منظر عقل و شرع این است که مسئولان

حکومت و صاحب‌منصبان، مقام و منصب خود را امانت بدانند، در چنین حکومتی متصدیان امور، مالک مردم نیستند، بلکه همگی امین و خادم مردم هستند، آن‌ها در انجام وظیفه‌ی امانت‌داری خود نزد ملت مسؤول و با اندک تجاوزی از حدود، صلاحیت تصدی امور را ندارند. دامنه‌ی اعمال قدرت حاکم و صاحب منصبان در حکومت امانی و مشروط است به رعایت‌وظیفی که در قانون شرع برای آن‌ها در نظر گرفته شده است؛ بنابراین یکی از مؤلفه‌های اصلی حکومت امانی، عبارت است از: تساوی حقوق مسئولان و مردم در برابر قانون، مقید بودن قدرت به وظایف معین شده برای حکومت، مسؤول بودن دولت در برابر خدا و ملت.

بنابراین در حکومت مطلوب و عادلانه، مسئولان حکومت در قوانین وضع شده با سایر مردم نسبت مساوی دارند؛ یعنی نسبت آحاد ملت با شخص حاکم و بقیه کارگزاران در قوانین مالی و غیرمالی، متساوی و یکسان است و احدی از دولتمردان به علت پستی که در دست دارد حق وضع قوانین غیرعادلانه یا قانون‌گریزی ندارد.

مسئولان باید بر بنیاد موازین اسلام و سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام و کارگزاران دولت اسلامی، آن چنان به قانون حکومت خویش پای‌بند باشند که عواطف خویشاوندی، روابط دوستانه و مانند آن، نتواند آنان را به تخلف از قانون وادارد و مقابل خواسته‌های غیرقانونی تسلیم کند.

علی علیه‌السلام در مورد تساوی همه‌ی افراد در برابر قانون حق می‌فرماید: «لا یجری لاحد الا جری علیه، ولا یجری علیه الا جری له ولو کان لاحد ان یجری له ولا یجری علیه لکان ذلک خالصاً لله سبحانه»؛^{۳۴} [حق] به سود کسی اجرا نمی‌شود مگر این که [روزی] به زبان او نیز به کار می‌رود و چون به زیان کسی اجرا شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجرا شود و علیه او اجرا نشود، این مخصوص خدای سبحان است [نه دیگر آفریده‌ها].»

کارگزاران دولت اسلامی هیچ‌گاه برای خود، فامیل و وابستگانشان در برابر قانون مصونیت قائل نمی‌شوند و به مسلمانان خیانت نمی‌کنند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در نامه‌ای که به یکی از کارگزاران متخلف از قانون نوشته است، شدیداً وی را نکوهش کرده و در فرازی از آن نامه می‌فرماید: «والله لو ان الحسن والحسین فعلا مثل الذی فعلت، ما کانت لهما عندی هواده، ولا

مسئولان باید بر بنیاد

موازین اسلام و سیره

اهل بیت علیهم‌السلام و کارگزاران

دولت اسلامی، آن چنان

به قانون حکومت خویش

پای‌بند باشند که عواطف

خویشاوندی، روابط

دوستانه و مانند آن،

نتواند آنان را به تخلف

از قانون وادارد و مقابل

خواسته‌های غیرقانونی

تسلیم کند.

فهرست منابع
قرآن مجید
نهج البلاغه
ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (قرن ۴)، تحف العقول، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، جامعه مدرسین، قم، چاپ: دوم، ۱۳۶۳/۱۴۰۴ ق.
ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن محمد، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، دار احیاء الکتب، ۱۳۸۵ ق.
ابوعبیده، کتاب الاموال، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ ق.
آیتالله خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۸۰/۶/۵.
آیتالله خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۷۶/۲/۵.
بالذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، تعلیق رضوان محمد رضوان، قم، منشورات الازومیه، ۱۴۰۴ ق.
تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، دار الکتب الاسلامی، قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۰ ق.
ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، تحقیق حامد الفقی، ط ۲، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ ق.
مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، محقق / مصحح: جمعی از محققان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
محمودی، محمد باقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مصحح: عزیز آل طالب، چ اول، ۱۳۷۶ ش.
مسعودی راغی، از عدالت تا انصاف راهی به سوی عدالت توزیعی، مجموعه مقالات همایش مالک اشتر نخعی.
مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۷-۷/۲۲، قم، یازدهمین همایش رابطین دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
مصباح، محمد تقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، چاپ دوم: تهران، سازمان تبلیغات، ۱۳۷۲ ش.
مطهری، مرتضی، بیست گفتار، صدرا، تهران، چ سی و سوم، ۱۳۸۹.
مفید، محمد بن محمد (۴۱۳ ق)، الأمالی، محقق / مصحح: استاد ولی، حسین و غفاری علی اکبر، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن (مکارم)، ۱ جلد، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۲، ۱۳۷۳ ه.ش.
موسوی گرمارودی، علی، ترجمه قرآن (گرمارودی)، ۱ جلد، فدایی - ایران - تهران، چاپ: ۲، ۱۳۸۴ ه.ش.
نوری، حسین بن محمد تقی (۱۳۲۰ ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ ق.

ظفرا منی باراده، حتی أخذ الحق منهما واریح الباطل عن مظلمتها^{۴۱}؛ به خدا قسم! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان بازستانم و باطلی را که به ستم آنان پدید آمده، نابود سازم.»

امیرمؤمنان علیه السلام در برابر درخواست نامشروع بردارش عقیل، که از آن حضرت تقاضای مقداری گندم از بیت‌المال مسلمانان - به صورت غیرقانونی - داشت، میله‌ای آهنی را داغ کرده و به دست او نزدیک نمود، آن گاه که عقیل نزدیکی حرارت آهن را احساس کرد ناله‌اش بلند شد. امام به وی فرمود: «تکلتک الشواکل، یا عقیل! اتن من حدیده احمایها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه! اتن من الادی ولاتن من لظی؟^{۴۲}؛ گریه کنندگان بر تو بگریند، ای عقیل! آیا تو از آهن پاره‌ای که آدمی آن را برای بازی خود (در یک حرکت نمایشی) سرخ کرده ناله می‌کنی و مرا به سوی آتش که خداوند قهار آن را از روی غضب خویش افروخته، می‌کشانی؟! تو از حرارت ناچیزی می‌نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟!»

از سخنان حضرت علی علیه السلام استفاده می‌شود که یکی از اهداف مهم او از پذیرش حاکمیت جامعه‌ی اسلامی برقراری عدالت و کوتاه کردن دست ظالمان بوده چنان که در بیان فلسفه‌ی پذیرش خلافت می‌فرماید: «آگاه باشید سوگند بدان خدائی که میان دانه را شکافت و بشر را بیافرید اگر آن جمعیت به گرد من برای یاری حاضر نشده و حجت بر من تمام نمی‌گردید و نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته بر این که آرام نگیرند تا ستمگر از ستم کردن خسته و ستمکش از کشیدن با رستم به تنگ آید، هر آینه مهار شتر خلافت را روی کوهانش افکنده و آخر خلافت را بکاسه اولش آب می‌دام (از آن می‌گذشتم؛ زیرا) شما نیک دریافته‌اید که این دنیایتان نزد علی از عطسه‌ی ماده بزى خوارتر است.»^{۴۳}

شاید جمله‌ای که آن حضرت به استاندارش عبدالله بن عباس فرموده، اشاره به همین حقیقت باشد آن جا که فرمود:

«قیمت این کفش چقدر است، گفتم: بهایی ندارد، فرمود: «به خدا سوگند همین کفش بی ارزش برایم از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر این که با این حکومت حقی را به پا دارم و یا باطلی را دفع نمایم.»^{۴۴}

پی‌نوشت

۱. التَّذَلُّ نِظَامُ الزُّمَرَةِ (غررالحکم، ص ۴۶).
۲. التَّذَلُّ قِوَامُ الرِّعِيَةِ (غررالحکم، ص ۳۴۴).
۳. مَلَكَ السِّيَانَةِ الْعَدْلُ (غررالحکم، ص ۷۰۲).
۴. رک: مسعودی راعی، از عدالت تا انصاف راهی به سوی عدالت توزیعی، مجموعه مقالات همایش مالک اشتر نخعی، ص ۳۵۹-۴۰۱.
۵. رک: مسعودی راعی، از عدالت تا انصاف راهی به سوی عدالت توزیعی، مجموعه مقالات همایش مالک اشتر نخعی، ص ۴۰۲.
۶. مَا عَزَّرَتِ الْبُلْدَانُ بِمَثَلِ الْعَدْلِ (غررالحکم، ص ۶۸۸).
۷. فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقُصَةٌ لِلدِّينِ مَذْهَبُهُ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ (نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹).
۸. أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِي مَنْ وَلِيْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمِعَ سَمِيرٌ وَمَا نَجِمَ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا! لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَأَمَّا الْمَالُ مَا لِلَّهِ (سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶؛ محمدباقر محمودی، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۲-۴۵۰).
۹. أَنْ أَفْضَلَ عِبَادَ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ [إِمَامٌ عَادِلٌ هَدَى وَهُدَى بِهِ أَحْيَا سُنَّةً مَعْلُومَةً وَأَمَاتَ بِدَعْوَةِ مَجْهُولَةٍ] (نهج البلاغه، کلام ۱۶۴).
۱۰. حیدر / ۲۵.
۱۱. وَ سَأَلْتُ ع [أَيُّهَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ ع التَّذَلُّ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا] (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷).
۱۲. التَّذَلُّ يَضِلُّعُ التُّرْبِيَةَ. (غررالحکم، ص ۲۵).
۱۳. «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۵).
۱۴. التَّذَلُّ مِيزَانُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَخَذَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ تَزَكَّهُ سَأَقَدَهُ إِلَى النَّارِ. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۳۱۸).
۱۵. عَلَى السُّلْطَانِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ يَحْتَاجُ النَّاسُ طَرَفًا إِلَيْهَا الْأَمْنُ وَ الْعَدْلُ وَ الْخُصْبُ. (حرانی، تحف العقول، ص ۳۲).
۱۶. قمر (۵۴) / ۵۵.
۱۷. علی موسوی گرماردی، ترجمه قرآن (گرماردی)، ص ۵۳۱.
۱۸. تحریم ۱۱/۶۶.
۱۹. علی موسوی گرماردی، ترجمه قرآن (گرماردی)، ص ۵۶۱.
۲۰. او هر روز در شأن و کاری است! (الرحمن ۲۹) (مکارم شیرازی، ترجمه قرآن، ص ۵۳۲).
۲۱. و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند- پروردگار جهانیان- اراده کند و بخواهد! (تکویر / ۲۹). (مکارم شیرازی، ترجمه قرآن، ص ۵۸۶).
۲۲. رک: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۵، ص: ۳۲۸.
۲۳. از خداوند و فرستاده (او) پیروی کنید- (آل عمران / ۱۳۲) و رک: نساء / ۵۹).
۲۴. ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند. (مائده / ۶۷).
۲۵. هر کس من مولای اویم علی مولای اوست. (شیخ مفید، الأمالی، ص ۵۸).
۲۶. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را! (نساء/۵۹)، (مکارم شیرازی، ترجمه قرآن، ص ۸۷).

۲۷. من او را حاکم بر شما قرار داده ام، پس هنگامی که حکمی کند و کسی حکمش را نپذیرد، همانا حکم خدا را سبک شمرده، و حکم ما را رد کرده، و کسی که حکم ما را رد کند کافر است و حکم خدا را رد کرده است و چنین شخصی در مرز شرک به خداست. (مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲، ص ۲۲۱).
۲۸. من او را حاکم بر شما قرار داده ام. (مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲، ص ۲۲۱).
۲۹. رک: علامه مصباح یزدی، ۷/۲۲-۱۲۸۸، قم، یازدهمین همایش رابطین دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۳۰. همان.
۳۱. رک: محمدتقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۲۸۵-۲۸۶.
۳۲. ابن‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۱۱.
۳۳. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۷۶/۲/۵.
۳۴. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، ۸۰/۶/۵.
۳۵. «وَأَلْزَمَ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُتَحَسِّنًا وَقَعَا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ [خَوَاصِكَ] خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ ابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يُثْقَلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَعْبَهُ ذَلِكَ مُحْمُودَةٌ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).
۳۶. رک: محمدباقر محمودی، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۴ و ص ۲۲۴-۲۲۵.
۳۷. ابن‌هلال ثقفی، الغارات، ص ۳۶۶-۳۷۰.
۳۸. «إِنَّ أَفْضَلَ قُدْرَةٍ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).
۳۹. وَ الْبَيْتُ الْيُونَنِيُّ مِنْ أَهْلِ الصُّدُقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ- فَإِنَّ تَعَاهُكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ- خِدْوَةٌ لِيَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَ الرَّفْقِ بِالرِّعِيَةِ- وَ تَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ- فَإِنَّ أَحَدَ مِنْهُمْ بَسِطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَتِهِ- اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ- اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا- فَبَسِطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدْنِهِ- وَ أَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ- ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ- وَ قَلَدْتَهُ عَارِزَ التَّهْمَةِ (نهج البلاغه، نامه ۵۳).
۴۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.
۴۱. همان، نامه ۴۱.
۴۲. همان، خطبه ۲۲۵.
۴۳. وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ- لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ- وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ- أَلَّا يَقَارُوا عَلَى كُفْلِهِ طَالِمٍ وَ لَا سَغَبَ مَظْلُومٍ- لِأَلْقَيْتُ خَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا- وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لِأَلْقَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ غَفْطَةِ عَنزٍ (نهج البلاغه، خ ۳، نقشقیه).
۴۴. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع بَدَى قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ- فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ- فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا- فَقَالَ ع وَ اللَّهُ لِيهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ [إِمْرَتِكُمْ]- إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعُ بَاطِلًا (نهج البلاغه، خ ۳۳).